رسالهٔ کمالی

هو الذي يصوّركم في الأرحام
كيف يشاء لا اله الّا هو العزيز الحكيم

بنام نامی خالق طبیعت

شرافت هر علمی بشرافت موضوع آن است موضوع علم کحالی چشم است بعد از علم
که موضوع آن بدن انسان و اشرف علوم است علم کحالی که شعبه از طب است اعز
و اشرف علوم است زیرا که چشم اعز اعضاء انسان است چشم است که مرآت
محسوسات خارجی و معقولات داخلی است چشم است که بواسطه اعصاب
مخصوص با اعصاب سمپاتیک اکثر تمام عوارض نفسانی و قلبی از حزن
و غم و اندوه و فرح و غضب و مکر و ذکر و حب و بغض از او نمایان
چشم است که دیدار عینین را بادیه قبل شارع دین حنیف اسلام برابر
قرار داده چشم است که تمام ابتلاهای دل بواسطه اوست چشم است که
قبول و اقرار مطاعه را به چشم جواب میدهند چشم است که در بیان حفظ
حق آن در خبر است که مَنْ اَخَذْتُ کَرِیمَتَاهُ لَمْ یُکْتَبْ بعد العصر
اگر چه چشم در حیات مدخلیتی ندارد لکن می توان گفت که حیات
بدون چشم حیات عاریتی است چشم است که تمام ادراکات و
احساسات و لذائذ متمم با اوست و قوه باصره از میان قوای خمسه
ظاهره اهمیتش بیشتر است و می توان در این خصوص رساله علیحده
نوشت لکن بهمین قدر اکتفا کردم اولاً ذکر باید تشریح چشم و طبقات
و آبهای آن که کوری تام **تشریح عین** اولاً
باید دانست که تمام اعضاء بدن انسان مصمت است
تمام

تشریح عین

یعنی میان پولادو عصبه که از مقدم دماغ به دو چشم میاید که مجوفند
یعنی میان خالی بواسطه آمدن روح باصره به مقله یا انطباع در مجمع النورین
یا بواسطه اینکه اگر یکی از دو چشم را آفتی عارض شود نور آن در چشم دیگر بیاید
و این دو عصبه از دماغ بیرون میآیند یکی از جانب راست دماغ و یکی از جانب
چپ دماغ و هر دو تا بطرف چشم میآیند و در حین قبل از رسیدن به مقله
(مخ چشم) باهم متصل میشوند ملتقی و آن موضع اتصال و اتحاد را مجمع النورین
و ملتقی العصبین نامند و تقاطع میکنند بطور تقاطع صلیبی



و بعد از تقاطع باز دو تا بر میگردند بطرف چشم ها و در این جا اختلاف
است که آیا تقاطع تقاطع صلیبی تام است که آن عصبه که از طرف راست
دماغ روییده به چشم چپ و آنکه از طرف چپ دماغ روییده به
چشم راست میآید یا اینکه بعد از تلاقی و اتحاد و متصل شدن بخویشتن
همان عصبه که از سمت راست دماغ روییده بچشم راست و آنکه از طرف
چپ روییده به چشم چپ میآید بین شرحین قدیم و حکمای طبیعی
اختلاف است در هر حال بعد از آنکه این دو عصبه به مقله رسیدند
باز شده مقله را تشکیل میدهند و مقله عبارت است از هفت غشا
و سه آب شمر کرده فرموده کار تعالی بفضل خویش (از طرف داخل بخارج)
چشمت به هفت پرده و سه آب ملتئم صُلبه (غشاء)
مشیمه (غشاء) شبکیه (غشاء) زجاجیه (آب) و جلیدیه (آب)
بیس عنکبوت (پرده) بیضیه (رطوبت) عنب (طبقه)
قرنیه (طبقه) و ملتحمه پرده غشاء طبقه (آب رطوبت)

(در کیفیت ابصار)

۲

آما در کیفیت ابصار بین حکمای طبیعی سابق اختلاف بسیار است
که عمده این اقوال دو قول است یکی قول به انطباع است که صور
مرئیات منطبع میشود در جلیدیه و این قول طبیعیین از حکماست
و قول دیگر قول به خروج الشعاع است که میگویند در وقت نگاه

کردن دو نور از دو چشم خارج میشود به شکل مخروط
که زاویه آن نور و سرش که باریک است متصل به چشم است و
قاعده آن که طرف پهن است متصل میشود به مرئیات
و در وسط این مخروط  سهمی است که قوت
نور و ادراک تام با اوست و بعد که این نور متصل به مرئیات
شد او را روشن میکند و نفس درک میکند و هر قدر مرئی
دورتر شود قاعده پهن تر میشود و این قول ریاضیین از
حکمای سابق و جمهور اطبا سلف است و یک دلیل دیگر دارند
برای که حکمت اتصال دو عصبه اینست که اگر دو عصبه متصل
نشوند انسان یک چیز را دو چیز می بیند آما این دلیل
باطلست زیرا که در دو عصبه سمع هر کدام علی حده یک
طرف دماغ متصل میشوند بهم اتصال ندارند و مع ذلک
انسان یک صوت را دو صوت نمی شنود بالاخره بعد از
این همه اقوال و قیل و قال از اول دنیا تا کنون و این همه سفر
هنوز مسئله ابصار و سمع و هکذا یکی از قوای خمسه ظاهره و باطنه
را

نوشته اند
و حل نمایند این قدر مسلم است که مدرک کل نفس است و این آلات معدات
و ادوات اند و این مسئله از مسائلی است که لا ینحل خواهند ماند
چه خالق طبیعت این خداوند قادر حکیم علیم از قدر عجایب قدرت و غرائب
خلقت از آلات و ادوات و قوی و ارواح و ادراکات و احساسات در این
جسد عنصری قرار داده که عقول تمام حکمای عالم از آدم تا خاتم از درک یکی از آنها
عاجز است اینست که امیر مؤمنان میفرماید مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ
عَرَفَ رَبَّهُ یعنی شناختن خدا امر محال است شناختن نفس هم محال است و نیز آن بزرگوار
میفرماید دَوَاؤُکَ فِیکَ وَمَا تَشْعُرُ وَدَاؤُکَ مِنْکَ وَمَا
تُبْصِرُ وَاَنْتَ الْکِتَابُ الْمُبِینُ الَّذِی بِاَحْرُفِهِ یَظْهَرُ الْمُضْمَرُ
وَتَزْعَمُ اَنَّکَ جِرْمٌ صَغِیرٌ وَفِیکَ انْطَوَی الْعَالَمُ الْاَکْبَرُ

شعر
ای نسخه جامع الهی که توی | در آینه جمال شاهی که توی
بیرون ز تو نیست آنچه در عالم هست | از خود بطلب هر آنچه خواهی که توی

مادری گرامی چون از موضوع خارج شدیم بنده از طبیعت بیچاره سؤال کردم
که این غرائب خلقت و ارواح و قوی و ادراکات را بتو نسبت میدهند
تو چه میگوئی بیچاره با کمال خجلت و شرمساری گفت که از این چیزهای که منظر
بمن نسبت میدهند من پیش خالق خودم منفعل و شرمسارم من یک مخلوق ضعیف
از مخلوقهای خالق خود میباشم و اگر قدرت میداشتم تمام این انتسابها که این
نسبتها را بمن میدهند از یک دقیقه هلاک میکردم و خودم سوا از این انتسابها خلاص
میکردم دیدم طبیعت انصاف دارد و دستهای از این داغ ترا کشف
فهم از جایی هم ندانستم حکیم و تقدیم خداوند است را حق کرد است و مرا با اینها
موجود کرده است و از آن دستوری که بمن داده است میتوانم ابدا ابدا تخلف نمایم
را خبری از خود ندارم
الطبیعه قوة من قوی الاله

در بیان حفظ صحت عین

قال ابقراط اذا عرفت الامراض المادیة فی العین ینبغی ان تقلل الغذاء
و یتناول ما یولد خلطا محمودا و یتجنب من کل مبخر حاد و حریف و ما
یسوء هضمه و العرق الذی یفصد فی امراضه القیفال

واجب است بر ما حفظ صحت عین که همیشه چشم را از غبار و دود و هواهای خارج
از اعتدال در حرارت و برودت و بادها نگه دارند و سموم حفظ نماید
و به یک چیز نگاه نکند و در شب کتابت ننماید و نگاه به خطوط دقیقه ننماید
مگر گاه گاه بر سبیل ریاضت چشم و دائما بر پشت نخوابد و از گریه زیاد اجتناب نماید
که گاهی که چون آب چشم بریزد طبقات چشم سست شوند و جماع زیاد از احتراز
اسبابات به چشم خصوص جماع با علان که اسباب کوری است و امتلای از غذا
مضرات است و اغذیه غلیظه مضرات است و نمک زیاد مضر به عین است کند نا مضرات
و از مضرات چشم عدس و کلم است بیدار خوابی شبها بسیار مضرات به چشم
نگاه کردن به چشمه خورشید راه رفتن در برف و نگاه کردن بر برف و نگاه کردن
به تمام چیزهای براق و درخشنده و سیغه و صدف و لوز زیاده مضرات به چشم
کتابت کردن زیاد و مطالعه زیاد مضرات خوردن پیاز و ادویه تند و تیز

دواهای حافظ صحت عین و مقوی ان

رازیانه (خربار بادیان) شستن چشم را هر روزه به مطبوخ نیم گرم ان جهت
حفظ صحت عین و تقویت ان بسیار نافع است و تمام قسم های اجزای ان تقویت دارد

آب سرد باز کردن در آب سرد با چشم برای تقویت چشم و منع سواد نافع است

اثمد سنگ سرمه **توتیا** کرمانی اکتحال به سرمه سنگ و توتیا جهت تقویت عین نافع

اکتحال
سرمه کشیدن

میشکاد قطوران در چشم جهت علاج رفع خونت و اکثر امراض عین نافع

چایی شستن چشم با مطبوخ کم رنگ ان جهت قرمزی چشم نافع است

مرادات زهره ها خصوصا زهره طیور جهت بیشتر امراض چشم و منع نزول آب نافع

حلبه شستن با مطبوخ نیم گرم ان جهت تلیین و تحلیل و تسکین اوجاع عین نافع

اوریکا مطبوخ ان اکلا در آمور روز ضعف باصره قیمت

شلغم خوردن خام و پخته جهت تقویت باصره و بخار ان نافع است

چوب چینی خوردن ان مستور در ضعف باصره مشایخ و تقویت ان

سولفات دو کینین اکلا در اغلب امراض چشم مفید است

استریکنین در ضعف باصره مفید است

در ضعف باصره و علاج ان

امور دوز

ضعف بصره اگر بواسطه ضعف مزاج است تقویت مزاج نمایند و اگر بواسطه مزاج غشا ابری است
یا مزاج سیفلیس رفع سبب لازم است واگر بواسطه ضعف معده و فم معده است
تقویت معده و پرهیز لازم است واگر بسبب سوء اکل است تغییر غذا نمایند
واگر بواسطه استعمال زیاد سواد الکحل و تنباکو و شرب مسکرات شده است اگر ممکن شود
اطعمه ملطفه نمایند و در اطراف نقطه واگر بواسطه مزاج سیفلیس یا غشا ابری است
خوردن ید و ر و یدیاسیوم بسیار مفید است واگر بواسطه رطوبت زیاد
مزاج است خوردن کرفس و در صف مفید است واگر بواسطه کرم امعاء است
علاج کرم نمایند واگر بواسطه حرارت شدید است سردآت استعمال نمایند

اعلال طبقهٔ صلبه

از طرف دیگر بطبع [illegible] اول امراض و علتهایی که طبقه صلبه بانها مبتلا میشوند (شدید) ملتحمه
نشا و این طبقه از اطراف غشاء صلب و معروف است که از ام الغلیظ منشعب
و برخی از اطبا از طبقه ملتحمه که از غشا اتحاد دانسته بر بنا بران طبقات عین
شش است امراضی که در این طبقه ظاهر میشود یکی ورم است که این طبقه
ورم میکند و این ورم یا منتقل میشود از خود یا بسبب حرکت سایر طبقات است
و علامت ورم آن [illegible] چشم و احساس وجع در عمق چشم و اگر با غلبه ورم
در زیاد باشد فصد بسیار مفید است و اما [illegible] تابع سبب و از طبقه صلبه بیند
بواسطه صدمه سبب و [illegible] ان

اعلال طبقهٔ مشیمیه

پس از طبقه صلبه طبقه مشیمیه است و این طبقه بافته شده است از اوعیه
غشای رقیق و مانع ام الرقیق و التهاب آن بواسطه کثرت عروق شرائین است
شبیه مشیمه و از امراض آن نیز ورم است که در ابتدا خفیف و بعد تشنج قرنیه
در دنبال چشم است و احساس الم در عمق چشم و علاج فصد و حجامت و الصاق
زالو [illegible] شیر تازه و لعاب اسفرزه [illegible] رگ با [illegible] ...

اعلال طبقه شبکیه

منشاء این طبقه از اطراف عصبه مجوفه است و این طبقه ششم است از پشت بر
رطوبت زجاجیه و جلیدیه مثل شبکه بر روغ ولذا از اشبکیه نامند و مرض این
طبقه خیلی سخت و دردوان صعب است بواسطه عدم وصول دوا باین از خارج
خارج چه در بین واقع شده است معهذا بران خیلی صاف و کثیرالعروق
والتزاقین است و متصل به عصبه مجوفه است و چهار علت ممکن است در این
طبقه پیدا شود یکی **یرقان** که ظاهر میشود زرد رنگ که در چشم سیاه
میشود با رنجش است و علاج منقیه براوست و حکما نیز متفق نیز در ختر
درمنه و خواه انغرزه علت دوم **سده** است که
که در اوایل آن پیدا میشود و منع میکنه غذای زجاجیه و جلیدیه سو
و مصاحبش فرو رفتگی چشم و جنبش آن و کمی بینائی چشم است علاج آن
فصد و اماله و تبدیل مزاج است علت سیم این طبقه **ورم شبیح**
که اگر این مرض در صغر پیدا شد ازافتادن شبیج نامند و اگر در کبر
پیدا شد او را شبیج بیقدم یاد نامند وآن ورم غلیظ است در
طبقه که طبقه اخر است از دهنه به خارج که طبقه خارجی چشم باشد ورم
غلیظ میشود و در چیز دیگر رنگ پیدا میشود که سفیدی چشم بطرف سیاهی
چشم را میگیرد و علاج آن قادر بر بازکردن چشم نیست و سبب
مرض اندرست از انفجار عروق غلیظیه و قرنیه به این طبقه که سفیدی
چشم باشد ورم میکند و بعضی اوقات بیک از شدت ورم به خارج
برمیگردد

[illegible]

برمیگردد و سفیدی چشم روی سیاهی چشم میگیرد علاج تنقیه و تقلیه خون و از خارج
علقات ملک بزنند علت چهارم این طبقه **صداع حدقه و
شقیقه عین** واو دردیست که مریض چشم احساس میکند و علاج آن
علاج صداع شقیقه است (میگرن)

اعلال رطوبت زجاجیه

و این رطوبت صاف سفید **غلیظ** است که مانند قرنیه مثل
آبگینه که ذوب و از این جهت او را زجاجیه نامند که شبیه به شیشه گداخته است
امراض آن اصعب امراض عین است و دو مرض عارض این رطوبت
میشود یکی **عدم غذا** غذا نرسیدن باین بواسطه سده که در
عروق قبل از آن واقع شده است و علامت آن است که مریض تاریک
گردیدن و چرخ دادن حدقه آثاری غیبت و خیال میکند که گویا از چشمش
ماری باریک زده است و گاه بعضی اوقات قوانش بیاید و چشمش به گود
افتاده است و علاج تنقیه مزاج و تبدیل مزاج است مرض دوم که
که متعلق به رطوبت آن **جحوظ عین** جحوظ بیتقیم چشم خیلی
برآمدگی چشم است بدون ورم و اینکه عین حس میکند به سنگینی
حرکت چشم و گمان میکنه علیل از شدت فشار چشم که گویا میخواهد

چشم از مکان خود بیرون آید و سبب آن قطع عروق وارد کننده
مواد است و علامتش آن است که از چشم با آن عروقی که اگر تنها باشند
در رطوبت غلیظ زجاجیه و سبب آن استفراغ و از مایج [illegible] است

اعلال رطوبت جلیدیه

که انواع عدسیه بلورین نامند و قسم آن به جلیدیه چون جلید
یعنی تگرگ است چون شبیه به دانه تگرگ است در صفا
ولون و او را بلوریه نیز نامند و بلورین مانند تگرگ است
و شکل آن مایل به تدحرج است (یعنی) و مقدم آن
از طرف خارج چشم مایل بر پهنی است و مؤخر آن که
بطرف دماغ است مایل بر تیزی است که در عصبه
مجوفه قرار گرفته و این رطوبت وسطی است از رطوبات
عین و امراض آن در کثرت باقی طبقات زیاد است که
در اغلب امراض آنها با آنها مشارکت دارد و مرض
مختص بخود آن فقط یک مرض است اما امراض مشترکه آن
چند قسم است یکی این است که در موضع خودش خارج شود که
بطرف قدام یا خلف مایل شود یا بطرف بینی یا بطرف بیرون
یا بسوی فوق یا تحت یا الغرض به یکی از جهات سته مایل گردد

اما اول که جلیدیه مایل به خلف شود و از اینکه بواسطه رسیدن غذا از رطوبت زجاجیه است
که از کمک شده لهذا جلیدیه مایل به خلف شده است اما دوم که جلیدیه مایل به قدام شود
و از اینکه حدوث آن استقلال رطوبت زجاجیه است که بواسطه ضغطه و فتق جلیدیه بسوی مایل
بقدام کرده اما چهار قسم دیگر از اقسام تمایل شدن جلیدیه که میل آن به بینی
یا بیرون یا فوق یا تحت باشد اگر میل آن زوال یابد الصحت اگر هر دو چشم
منحرف باشد تا یکسان بطرفی اما اگر مختلف باشند بانکه یکی از دو چشم مایل
به بالا یا پایین باشد و چشم دیگر بطرف ضد آن مایل شد یا بر حال طبیعی
باشد آنوقت حول عارض میشود که یک چیز را دو چیز ببیند و علت حول
این است که نوری که خارج میشود از هر چشم با یقول بخروج الشعاع هیئت
آن نور هیئت مخروطات است که سرش تیز و پایین آن قاعده آن پهن است و در
قاعده مخروط دایره است که نقطه وسط دارد که مرکز آن قاعده است و آن خط
شعاع که از جلیدیه خارج میشود و باطراف مرئی میآید تا مرکز دایره آن خط
سهم شعاع مخروطی نامند و قوه تاثیر نور خارج از چشم در وسط این
این مخروطات که مسمی به محور است و معلوم است که وقتی که انسان نظر به
چیزی میاندازد از برای هر چشم دو مخروط و دو محور پیدا میشود و هر دو کننده
میشوند بسوی مرئی و اگر متقاطع باشند یا نزدیک تر و یکی دورتر و [illegible]
بسوی آن شیء مرئی یک واقع میشود هر دو سهم نور برابر و اطراف محور واقع
میشود بر شیء و در بعض از اطراف محور سهم آن دورتر دیده میشود و همین است
اگر این عمل را نسبت به یک دورتر بیاوریم اما اگر زایل شده و دو چشم از
وضع خود شان با طرف بینی یا بطرف بیرون حادث میشود از این سبب
همان زشت بودن چشم و دو رست میبینند و یکی را دو تا میبینند

لکن اشیا را مایل به یکجانب می‌بیند مانند آنکه زوال حدقه از موضع خود باشد جانب
اما اگر زوال حدقه از مکان خویش به طرف فوق یا تحت باشد که لازمه چشم
این طور باشد چشم دیگر بر صدد آن باشد که مشدد به طرف فوق و دیگری به طرف
تحت باشد یا یکی به فوق یا تحت باشد و دیگری به عکس او فوق انسان یک سو
دو تا می‌بیند به واسطه محفوظ بودن در حقیقت رسیدن به مرئیات بدین
نمی‌نشیند چون یک چند رؤیت موضع آن از دیگری و لذا خیال میکنند ناظر آنکه
مرئیه مرئیات را به حدقه بیند بیشتر از آنچه میدیدگر که مایل بر آن است
به واسطه ضعف حدقه در روز بی‌خیال میکنند انسان اینکه در حرکت است و اگر
ملکی باشد که استقامت خود را دارد اینکه بر اینکه سعی نماید که درست نگاه
کند که هر دو حدقه در نور یک چیز خواهد دید و حول ربیع
ان فی بعد آنچه ذکر میشود و از این بیانات معلوم شد که این امراض
جلیدیه مایل آن که با طبقات قبل از آن است **آما نوع ثانی**
از امراض که مال آنکه در جلیدیه پیدا میشود تغیر است که در کیفیت
جلیدیه بهم میرسد و تغیر در کیفیت سه قسم است یکی تغیر در لون آن
که جلیدیه مایل به حمرت یا صفرت یا بیاض یا سواد شود پس
اشیا را به بیند مرهان رنگی که بر خودش غالب شده است و اگر چه
این رنگ در خود جلیدیه است لکن انسان توهم میکند که در
مرئیات است **دویم** استیلای رطوبت و یبوست است
۱۰/ جلیدیه

بر جلیدیه بسیار کم رطوبت زجاجیه ذکر شد **سیم** خشونت و درشتی
و ناهمواری است که حادث شود در او پس ابصار ضعیف شود و سبب آن ریختن خلط
تندی است از دماغ بر عصب مجوفه و از آنجا سرایت نماید بر جلیدیه جهت اینکه عصب
مجوفه جلیدیه سوا ضط دارد پس از دماغ خلط حاد ریخته است بر توسط عصب
به جلیدیه میریزد و او سود و درشت و ناهموار نماید و آن وقت ابصار ضعیف شود
اما این مسئله مربوط بر طریقه الطبیعی است که تا حال ثابت نبود لکن چون مرئیات
در جلیدیه نقش می بندد و نفس درک میکند و علامتش آن است که اول
آب از چشم میآید به واسطه دفع خلط حار و تندی آن و بعد خشونت در
جلیدیه پیدا میشود به واسطه نقصان رطوبات آن و آن وقت ابصار درک میکند
در وقتیکه چشم را ملاحظه میکردند خشونت زیاد دیده و علاج ریختن شیر گرم
و ملتحمه است از چشم **چهارم** ضغطه جلیدیه و آن این است
که مریض حس کند فشار و درد در جلیدیه و سبب آن یا ورم باطنی
ملتحمه است یا ورم طبقات عین که جای آن را تنگ کرده است و گویا از
جمیع جهات فشار بر آن وارد میشود و درد شدیدی دارد و باز کردن
چشم ممکن نیست و اشک و چرک از چشم میآید و علاج آن علاج اورام
عین است چنانچه در ورم ملتحمه خواهد آمد و شنیدن ما بقی بیانات و معلومات
از این بیانات معلوم شد که تمام این امراض که در جلیدیه ذکر شد
مایل آن که با طبقات قبل یا زجاجیه بود و اما آنچه از امراض مختص

جفاف

به خود چلیده است که دیگر رواداری حرکت ندارد
جفاف و خشکی است که بر او مستولی میشود پس کدر میشود و به سبب
تحلل و جمع شدن اجزاء آن بواسطه جفاف و البته در این صورت
صفا و صیقلیت آن برطرف میشود و شبیه بپوست جوزی کدر میشود
علاج در این صورت ترطیب موضع تنها فایده ندارد بلکه
در این صورت ترطیب تمام بدن لازم است ترطیب موضع لازم است و از
استعمال مرطبات و دوشیدن [illegible] در آبخوره مرطبه و آب شیر و استحمامات
بدون عرق آوردن معنی ترطیب بدن در حرکت جماع و ریاضت و صوم
و جوع و رقص در هوای گرم و آفتاب از تمام صورت لازم است
و حفظ کردن چشم از غبار و دود و دخان و غیره

اعلال طبقه عنکبوتیه

این طبقه نسج آن مثل تار عنکبوت است خیلی رقیق و از این جهت مسمی به طبقه
عنکبوتیه شده است و این طبقه نصف [illegible] از اطراف شبکیه است
و مرض آن اول ورم است که بر طبقات اغلب اوقات شرکت دارند و علامت
آن این است که بصر خیلی دقیق و ضعیف میشود و منعقد کانه در رشته راست
مجموع آن صحیح اورام است چنانچه در [illegible] که ورم ملتحمه است خوب آمد
واما آن مرض [illegible] که مختص باو است او تشنج است که این طبقه
تشنج میشود و علامت آن این است که [illegible] در بعضی ضعف [illegible] میکند
و نور چشم در وقت جماع و در روشنایی آفتاب در نصف النهار کم میشود
لهذا در زمان غذا و در مواضع سایه و جمیع ها زیاد میشود و علیه
احیای [illegible] که گویا در چشم غباری است که فرو میرود به چشم
و صحیح جمیع تشنج است

ورم
ورم
تشنج
اختلاج
اختلاج

اعلال رطوبت بیضیه

این رطوبت است که شبیه است به سفیده تخم مرغ در لون و صفا و قوام
و لهذا از او رطوبت بیضیه نامند و سه علت در این رطوبت پیدا میشود اول
زیاد شدن آن و زیاد شدن آن [illegible] بصارت است بواسطه آنکه
این رطوبت [illegible] خیلی زیادتر حایل میشود بین جلیدیه و اشیاء

والصداع از ان میرود و تا رنگ میشود مرض دوم آن

کم شدن و نقصان آن و علامت آن اگر ابتدای آن باشد

که جمع کم باشند الف را زرد میرود سیم از امراض آن تغیر آن است

بر کدورت و غلظ **کدر و غلیظ** میشود و این کدورت

و غلظ اگر کم باشد صاحبش نقطه را نمی بیند و نیز اینست هم ب

نمی بیند و اگر کدورت و غلظت آن زیاد باشد بکلی مانع

ابصار است و اگر کدورت و غلظ در بعضی از اجزای آن

باشد پس اگر غلظ در وسط باشد در فوق سوراخ (العنبیه) و

اطراف صاف باشد بدیهی است که کور و آنچه در میان آن است حس

میکند و اگر کدورت در اطراف وسط باشد شئ ولیکن

ملکه فیه نمی تواند ببیند بلکه محتاج است اینکه هر یک از اجزای او

جمع ببیند و اگر کدورت در اجزای متفرقه بیضیه باشد

می بیند مثل اینکه اجزای غلیظ کدر

شده و مگس و غیره میشود از

نزول آب در چشم که فرق که دارند

اینکه کدورت اجزای بیضیه و نزول آب مشترک

حدوث فرق این است که در نزول آب اگر از ضعیف

بوجع

به چشم عیب ملاحظه کند الوان مختلفه می بیند اما در کدورت رطوبت

بیضیه دائما سفید است فرق دوم آن است که در کدورت رطوبت بیضیه

هر قدر طول میکشد و بغیر یافت دیگر ضعیف بلکه بیک حالت ثابت است در نزول آب

آنان ضعیف تر از لوازم متقدم نزول آب متعاقب زیاد میشود و دیگر

آب نزول بیاید به چشم **چهارم** از عیب رطوبت بیضیه زیاد

شدن آن است و علامتش اینست که علیل و دیگر رنگ را پائین میاندازد

خیال میکند که از جلو چشمش آب والکدیت آب ایستاده

کو وال آب چه بیضیه در آن پائین میرفته در رد بیضیه

پس احاطه آب واقف نزدیک میانه در زمین و نور چشمش

متفاوت میشود چنانچه بعد از خوردن غذا و خواب ضعیف

میشود و در وقت جوع و نصف النهار در خط ضعیفش کمتر

میشود و انفیه گاهی میشود که در مرض این رطوبت آن را

خیال میکند که از جلو چشمش چاهیه حفره و گودال است و این نیز

از متعلقات رطوبت است که بواسطه مرض بیوه تر و کوچک شده است

۱۰

اعلال طبقهٔ عنبیه

این طبقه ثخینة الجرم است (محکم است) ظاهرش صلب و محکم است
بواسطه اینکه منقبض باشد و قرینه ایست باطنش لین است که گویا گوشت
اسفنجی است که شبیه است به ابریشم و پوست است و دارای پرزها است
وحشی است و خشن است که در حال **قدح** یعنی عمل کردن
ربط آب که کار اکثر کرینه چون آب ما باید مخصوص به رطوبت اول
این طبقه میبرند حجب پرز و زبر است که آب را نگاه دارد و عود عنبیه بار
(قدح به عربی کار الکتات است) و فائده دیگر اینکه پرزها
این است (پرز را به عربی خمل نامند) **خمل**
که قصد است که از نزد به حدقه میریزد این خمل مانع ریختن آنها
شود به حدقه فائده دیگر اینکه نگاه دارد رطوبت بیضیه را
که از هم بپاشد و لون چشمها از این طبقه است که هر کس چشمش
رنگ است رنگ همین طبقه است و از این واسطه آن عنبیه گویند
که رنگ آن به رنگ انگور سبز است و در خصوص اینکه
لون طبیعی این طبقه کدام یک از الوان است که در
ساکنین نوع آدم و نژادها دیده میشود از فرنگیها
و ایرانیها کدام است اختلاف بسیار است

ارسطو

ارسطاطالیس فیلسوف میگوید (فیلسوف یعنی محب سوف
یعنی حکمت) لون طبیعی عنبیه **اکحل** است یعنی سرمه یعنی مشکی
بواسطه اینکه سیاه جمع میکند بصر را و تقویت میکند و تعدیل ضوء
و روشنایی خارج میکند و جالینوس میگوید لون طبیعی این طبقه
ازرق است سواد مخلوط با بیاض از جهت اینکه اکحل کثیف
میکند روح را یعنی روح باصره موجب ثقلت و جمع میکند او را
و غلیظ میکند و ازرق بواسطه صفائی که دارد مخلوط است لطیف
میکند روح باصره را و متفرق میکند پس قوت میکند بصر
اما **ابو علی سینا و هو محمد حسین ابن
عبد الله ابن سینای بخاری ملقب
به شرف الملک و شیخ الرئیس**
بیان عقیدهٔ خود در صورتیکه با مزاج مخلوط کرده دکوها
طرفداری ارسطاطالیس نموده میفرماید اما جالینوس
افراط او در مدح زرقه و ذم کحله لجهة این است که
چشم خودش خیلی شدت ازرق بوده است و اما ارسطو
چشمش اکحل بوده است در هر حال حالا که چشم مشکی و بور مجبح
را مرتب نموده ب نقلید نه این همه کس چیزی از حسنات

و سایب هیچکدام موجود نباشند ماری مردم که سه طبقه ثقبه عنبیه
در وسط طبقه عنبیه ثقبه ایست سوراخ است محاذی جلیدیه
که نفوذ میکند در او نور مثل ثقبه عنب و چنانکه از که خوشه
او را بکشی که جای دم آن سوراخ میشود در وسط و از این جهت نیز
او را عنبیه گویند و در این طبقه پنج علت پیدا میشود

اوّل قرحه است که خارج میشود از او و علامتش این است که اولاً
بثره دانه به محاذی مردمک بر بند میکند بجهت آنکه عنبیه که آن بند از سواد
عین میکند و بعد از آن تمیز داده نشود که بثره در عنبیه است نه در
ملتحمه و این دانه قریب است بشبه دانه که در قرنیه بروز نماید
که آن شبیه است [illegible] بعینه در کتب قرنیه مذکور است
و این دانه عرق قرمز یافته شده دارد و لیاست که این دانه
اگر بترکد پاره میکند قرنیه را که بعد از اوست پس خارج میشود
عنبیه از او و صبح قرحه عین بدانکه میشود و باید [illegible] که این
قرحه منفجر شود و پاره میکند عنبیه را و عنبیه سعت میکند
علت دوم از علل پنجگانه که در عنبیه پیدا میشود **امتلاء**
عنبیه است از رطوبات که در اطراف شده است علامتش [illegible] که
گویا حدقه وسیع شده است و ضعیف میکند بصر را و هر که [illegible]
نگاه کند

نگاه کند به چشم مریض می بیند که گویا بزرگ تر از دیگران است و این علت بعید از
نزول الماء است. علت سیم **زوال** زوال عنبیه است از مکان خود
بواسطه ورمی که حادث شود در او یا در مجاور او از طبقات دیگر و او
منحرف میشود از مکان خودش به یک جانب و علامتش وجع و [illegible] است
دگرگونه شدن [illegible] و [illegible]
[illegible] مطلق نمیشود و اگر نگاه نمایند به چشم مریض می بینند که
[illegible] قرنیه [illegible] است یک قسمت بر [illegible] خودش [illegible] و یک قسمت
آن کدر است. **علت چهارم انتشار** است که
اتساع ثقبه عنبیه بوده باشد که نور منتشر میشود و مقدمه نزول الماء است.

علت پنجم بالعکس ضیق ثقبه عنبیه است

و این دو علت چون اهمیت دارد هر یک در فصلی علیحده [illegible]
ذکر میشود

اعلال طبقه قرنیه

این طبقه صلبه است که وجه تسمیه آن این است که او را تشبیه کرده اند
که او را در صلابت و سفیدی تشبیه کرده اند به شاخ که سیاهی رنگش را برداشته
باشند و سفیدی آن ظاهر شود و منشأ این طبقه از اطراف طبقه
صلبه است و این طبقه وقایه و حافظ تمام طبقات و رطوبات
چشم است و از جهت [illegible] صلب و [illegible] چهار طبقه قرار داده شده
است [illegible] طبقات [illegible] و این هم یک [illegible] نسبت [illegible] است

وحکمت آنکه چهار طبقه قرار داده شده است این است که صلب تر شود
واگر عارضه در یکی از طبقات آن پیدا شود فاصله داشته باشد و به دیگری
سرایت ننماید و باز صلب ترین اجزاء این طبقه آن قسمت است که
محاذی حدقه واقع شده است و مع صلابته با صفائش شفاف خلق
شده است که حاجب شعاع از نفوذ نشود و نسبت این طبقه
به صلبیه نسبت مانند شیشه رقیق است نسبت به چراغ میتلیک
یا لنت شیشه در دور فتیل چراغ برق که حاجب نور را نباشد
و چراغ را نیز از آفات خارجه حفظ کند

اما علتی که مخصوص بخود این طبقه است **خشونت** است

که ناهمواری و درشتی در سطح آن پیدا شود و این طبقه ناهموار
شده بعضی اجزاء آن مرتفع و بعضی منخفض شود بنابر ظاهر آن
پست و بلند شود از جمله فقدان رطوبات آن و غلبه خشکی
بر آن و این طبقه صاف و صیقلیت (صیقلیت) آن
در پیش زده درست قبول ضوء و اشباح نماید
و علت این خشونت یا رسیدن خلط اکال تند است یا
یا تغییر مزاج خود طبقه است به یبوست بواسطه امراض تمام بدن

و علامتش

علامتش

این است که علیل در وقت انفتاح و انطباق چشم حس میکند که گویا
پلک بالا در چشم به چیز خشک بر میخورد که گویا سوزن به پلک میخورد
و الکه از چشم میآید **علاج** بتبدیل مزاج بدن است
به رطوبت

علت ثانیه نتوّ برآمدگی است

که قرنیه بالا بیاید و ملتحمه را که غشای اول عین است که در
ظاهر چشم است بشکافد و خارج شود بطوری محسوس همان
طور که در ورود بیضه دیگر شده یعنی مثل آنکه در ورود بیضه
روی قرنیه را میگیرد و گاهی این مرض بشبیه است که این
دانه و بثره چهار طبقه قرنیه را پاره کرده و عنبیه را ظاهر
سازد و از آن موسرج نامند **موسرج** لفظ
فارسی است که آنرا معرب نموده اند یعنی سر مورچه
که تعبیر آنکه این علت بزرگ شد آنرا با قودی نامند
و چون اهمیت دارد موسرج را که از امراض طبقه قرنیه است
در فصل ۹ علت ۵ ذکر میکنم انشاء الله و از امراض این طبقه قرحه
است که در این طبقه پیدا شود و آن را نیز در فصل ۹ علت ۵ ذکر میکنم
و امراض این طبقه بیاض است و آنرا نیز در همه جا ذکر میکنم

وازامراض این طبقه سرطان است **سرطان** صلبیه
واو ورم صلبی است که حادث میشود در او **علامتش**
وجع شدید است وتمدد عروق عین است وبخش شبید چون
در وقت حرکت دادن دفتن وصلع و بردن اشتها **علاج**
فصد وزلو انداختن   واز جمله امراض این طبقه ماده است
که دردیدن این طبقه پیدا میشود از قرحه کرد واو پیدا شده باشد
با درد شدید شبیه به طرفه   وعلاج به محللات است

اعلال طبقه ملتحمه این طبقه طبقه آخرین از
طبقات چشم است که از داخل به خارج که متصل با هوا
خارجی است ورمد ودرد چشم عبارت از ورم همین
طبقه است واین طبقه حجاب غضروفی صلب سخت
شفاف غلیظ مخلوط با عضلات حرکت مقله وگوشت
سفید چرب بواسطه ملایم داشتن چشم وحفظ از
خشکی بواسطه حرکات زیاد وشعاع وحرارت وبرودت
خارجی وسبل نیز در این طبقه است ومنشاء این
طبقه از اغشیه دماغیه است واعلال این طبقه
بالمشارکه

بالمشارکه زیادات اما آنچه از علل مختص بخود اوست چهار تا است
اول ورم ظاهر محسوس است وهمین است رمد حقیقی ومفردا ذکر میشود
ثانی ودقه رمد بعد مفردا ذکر میشود
ثالث سبل و بعد مفردا ذکر میشود
چهارم قرمزی آن وپیدا شدن رگها قرمز دران و
وپری رگها با درد متصل وریختن اشک وگاهی عارض
میشود از برای ملتحمه حمی وحرارت از اسباب خارجیه مثل
دخان وحرارت آفتاب ونظر تند با شیاء پرنور و
علامت وجود یکی از اسباب مذکوره است وزوال آن به
زوال اسباب است

رمد

ورم است که در ملتحمه پیدا میشود واز غلبه دم وغلبه حرارت
ورطوبت پیدا میشود یعنی ممکن است از هر یک از این اسباب پیدا شود
واین مرض بشدت مسری است وقدما ملتفت این شدند
چنانکه ابن سینا نیز مایید والمتامل فی عین الارمد
یصیبه الرمد وچنانچه میگویند به تو سرود چند
نوع از مرض حذر کن از او تا نیابی ضرر

حذام و دمل ابله سرخجه وبا وجرب ماینا وجز
بیچاره‌ها قدما از تجربیات ملتفت تمام این مطالب شده‌اند
لکن اسباب تشریح کامل نداشته‌اند و از شناختن مکروب عاجز
بوده‌اند نسبت به بو داده‌اند و سرایت دانسته‌اند چه سبب
که باشد هنوز در میان عوام الناس مشهور است که میگویند
این مرض بو دارد این مرض واگیر دارد پس انصاف
نیست که حق متقدمین را که زحمات زیاد کشیده‌اند کسی
تضییع نماید زیرا که مطلب را فهمیده‌اند نهایت درد است
سبب اصلی بواسطه نبودن اسباب عاجز بوده‌اند
چنانچه قول را قدما از سمومات میدانسته‌اند و در شرع
مطهر دین حنیف اسلام امر به بستن آن با آب فقط
رسیده است بخلاف غایطه که ممکن است با استنجار
دفع تکلیف نماید و این بواسطه سمیت است لکن حالا
از تدقیقات علم و اسباب معلوم شده است که کبد
سموماتی را که از خوردن اغذیه مختلفه تولید میشود نگاه
داشته و به ادرار دفع میکند پس در ادرار سمومات
زیاد است خصوص در حال مرض اینست که در شرع

ادرار را نجس و محتاج شستن به آب قرار داده‌اند چنانچه هنوز عوام
الناس از قدیم میگویند که رفتم زهر بریزم کنایه از ادرار کردن
و معلوم است که سمیت ادرار را قدما از این بی فلسفه اند در شرع
مطهر خبر داده نهایت بواسطه نداشتن اسباب نمیدانسته
که چه املاحی در آن موجود است و حالا از ترقیات علم
بعضی از آنها کشف شده است مثل اینکه حیوانات بوسیله
ادرار خطر تا مطلعند چنانچه ما می بینیم که اسب و الاغ
و گوسفند و غیرها طور در وقت ادرار کردن یا در جا توقف
یا پشت لام کرده نزدیک زمین نگاه میدارند که اعصاب میکشند
از ترشح آن پس خوشا حال مقلدین که تقلید به دوار
میشناسند و اما تحقیق این طور احوال است که کبد
که یکی از غدد بزرگ بدن ذات آلت قندسازی
است آلت صفراسازی است آلت تبدیل مواد
سمی است به مواد غیر سمی تخفیف دهنده سموم
است احتکار کننده سموم است خصوص سم الفار
که اندازه که زیادتر از حد بدن است نگاه میدارد
مجرب کلبولهای قرمز خون را سم است که آهن آنها را گرفته
نگاه داشته اینها را دفع می نماید

ادرار

دارای مواد زیادی است که بعضی از آنها در حال صحت موجودند

وبعضی در حال مرض اما عناصر طبیعی بول که همیشه در بول
موجودند با اختلاف مقادیرشان البته با اشخاص و ماکول
ومشروب اول آب است که در هزار گرم بول نهصد و
هشتاد و دو گرم آب است بعد از آن ماده اصلی ادرار
که اوره باشد از هیجده الی بیست و چهار گرم در
هزار گرم و این میزان طبیعی متوسط است که بحسب
عادت و اکل و مشرب تفاوت میکند زیرا که در اشخاصیکه
دباعیات (مواد ازوته حیوانی) زیاد استعمال
می نمایند اوره بیشتر است و در اشخاصیکه اغلب
اغذیه آنها نباتی است اوره کمتر است زیرا که اوره
حاصل احتراق دباعیات بواسطه اکسیژن و زیاد
شدن و کم شدن آنها منوط به کم و زیاد شدن
مواد ازوته است و احتراق اکسیژن در مواد بدن
اگر ناقص بوده تولید اکسید دو کربن می نماید و اگر
کامل بوده تولید انیدرید کربونیک می نماید و تولید
اوره نیز از احتراق ناقص دباعیات است که اکسیژن
مدتیکه مواد ازوته را محترق می نماید بطور ناقص

تولید اوره می نماید و اگر این اشخاص احتراقشان طبیعی و
ناقص باشد مثل اشخاص دیابیتی و نقرسی و مفاصلی
اگر استعمال مواد ازوته نمایند زیاد البته باز اوره بیشتر
میشود و علاج ندادن مواد ازوته است با دادن مدرّات
بعد از اوره مواد دیگر که در بول موجود است اسید اوریک
سی سانتیگرم الی پنجاه سانتیگرم در هزار گرم بعد کلرور دو
سودیوم هشت الی دوازده گرم در هزار بعد فوسفاتها
یک گرم و پنجاه سانتیگرم الی دو گرم و پنجاه سانتیگرم بعد
سولفاتها دو الی سه گرم بعد اکسلات دو سودیوم و
آهک نیز دارد بعد از تحلیل اما عناصر مرضی که در ادرار
کرده امراض پیدا میشود سوکر در دیابت البومین
در حوامل و اذیم و غیره بیل (صفرا) پو (چرک)
سان (خون) مواد سمیه پس بعد از این بیانات
معلوم شد که ادرار دارای مواد سمیه بدن است خصوص در
حال مرض و احتیاط از آن بر حافظ صحة عالم لازم است
باری خیلی از مطلب دور افتادیم برگردیم بر مطلب که
مقصود ورم ملتحمه بود که او را رمد نامند و سبب
مسری است مخصوص در مستعدین و چنانچه در بدن
غلبه دم باشد اول فصد لازم است و استعمال
مبردات و مطفئات دم و ملینات و غیره

ومعلوم است اسباب رمد بسیار است و هر کدام علیحده علاج مخصوصی دارد
و بدترین اقسام آن رمد سوزنکی است که از سرایت چرک سوزنک حاصل شود
و در این رمد دواهای بسیار از ایرانی و فرنگی ذکر کرده اند و علاجش تبدیل
مزاج است و از برای دیگر رجع کوکائین و بلادن و اطروپین
که از بلادن اخذ میشود معمولست و استعمال نیترات دارژان
در صورتیکه روی مردمک نریزند بسیار نافع است و معلوم است
که اطروپین باید محلول آن رقیق باشد زیرا که حدقه را بشدت
وسیع میکند و گاهی کوری موقتی حاصل نماید که بخودی خود
دیر یا زود رفع میشود و گاهی برای تنگ کردن حدقه بحال
طبیعی خود آوردن محتاج به ازرین میشود که قطره سه یا
کرمی او را استعمال نمایند و اثر اطروپین در وسیع کردن
سریع تر و قوی تر و بادوام تر است از اثر ازرین در
تنگ کردن حدقه (و کلیتاً این قاعده در همه جا
جاریست که وسیع کردن آسان تر و با دوام تر از تنگ
کردن است) و در غیر رمد باید محلول اطروپین
برای سایر امراض چشم اگر لازم شد وسیع کرده باشند
و در رمد باید ملاحظه حفظ صحت چشم را داشت اما ادویه
نافعه و مخدره اطروپین کوکائین نیترات دارژان

نسخه مفیده در رمد

اطروپین	یکسانتی گرام
سولفات دو ودنگ	پنجاه سانتیگرام
اسید بوریک	هشتاد سانتیگرام
آب مقطر از بیست و پنج گرام	تا شش گرام و ابتدا براغلظ قطوره نمایند

نسخه دیگر

کوکائین کلرهیدرات	پنج سانتیگرام
آب مقطر	یکمثقال

قطوره نمایند

نسخه دیگر

نیترات دارژان	پنج سانتیگرام
آب مقطر	از سه تا شش مثقال

پلک بالای چشم را بر گردانند یکقطره روی پلک
بریزند یا یک قطره در کنج چشم طرف بینی (ماق اکبر)
بچکانند بعد سر را کج نمایند از طرف دیگر چشم بریزد
در هر حال باید نیترات دارژان را روی حدقه نچکانند

استرخای جفن

سست شدن پلک بالای چشم است بواسطه سست شدن عضله
که انرا بلند میکند که در پیشانی واقع است و وتران متصل
است بوسط پلک بالا بغضروف رقیق که در کنار جفن است
و گاهی میشود که جفن باندازه مسترخی و سست میشود که
چشم انهم باز نمیشود و علاج دفع سبب و مالیدن دوا بر
پیشانی است و گاهی استرخای پلک مرض از بابت مرض
فالج ولقوه است و علاج ان علاج ان امراض است و گاهی از
بابت ورم پلک است علاج علاج ورم جفن است

شتره

این مرضی که از امراض پلک چشم است معنای ان باز بودن
چشم است از بابت بهم نرسیدن اجفان از بابت تشنج
و تقلص که در پلک بالا و برگشتن بخارج سر پلک
زیرین مخصوصا واقع میشود که پلک پایین منقلب بخارج
میشود بطوریکه هر دو پلک بهم منطبق نمیشوند و سیاهی
چشم را نمی پوشند و چشم مثل چشم خرگوش همیشه
نیم باز می ماند و این مرض خیلی مضر بر چشم است بواسطه
اینکه مانع دخول غبار خارجی نمیشود و چشم ضعیف میشود

و این

و این مرض یا مولودی است و علاج ندارد یا بواسطه رمد
شدید طولانی است که علاج نکرده اند یا بواسطه عمل یدی
در پلک که از روی ملاحظه نبوده یا از بابت ضربه و صدمه ایست
که بر پلک وارد شده چنانچه چشم مالک که یکی از اصحاب
علی ابن ابیطالب بوده در یک غزوه از غزوات تیری بر چشمش
وارد شد و بعد چشم را درید و پلک را و بعد که قرحه متدمل
شد پلک بهم نمیرسید لهذا در عرب معروف به مالک
اشتر شد و این اشتر از همین بابت شتره چشم بوده و
علاج ان در صورتیکه عارضی باشد به عمل یدی است

سبل

غشاوه و پرده ایست در روی ملتحمه و قرنیه که شبیه به غشاء
خابیه ایست که سفید رنگ است از عروق زیاد و در بین
انها نیز عروقی ایست که گویا بافته شده است که دقیق که
انرا کحال به جناره که الت مخصوص این کار است بلند
میکند گویا پرده خارجی بوده است در روی ملتحمه
و علاج ان به برداشتن ان غشا است به عمل یدی

شترناق

پیه گرفتن پلک بالای چشم پرده شحمی است که در بین
غشای خارجی و داخلی چشم پیدا میشود و پلک چشم درشت
و سنگین میشود که مانع از باز کردن میشود و این ماده شحمی
چسپیده به جفن است و متحرک نیست مثل سلعه بلکه مثل
سرطان چسپیده است و بیشتر این مرض عارض جوانان
و اشخاص مرطوب المزاج میشود و بفشار دادن بند و
انگشت بر پلک و فرو بردن آن درشت و زیادتی شحمی محسوس میشود
و بعد از تنقیه مزاج و ادویه مقطعه مالیده بموضع
اگر علاج نشد آنرا بنکال آن زیادتی پیه ها ندرا
بعمل نیش خارج میکنند

بوالیتن

معنی تحت اللفظی این لفظ عربی بفارسی اینست که دو چشم
متصل بول میکنند کنایه از اینست که متصل بی اختیار
اشک قطره قطره در هر اندکی از زمان یک قطره اشک
از هر دو چشم میاید و باز خودش می ایستد و از این جهت
این مرض را بوال یعنی خیلی بول کننده و چون در هر دو
چشم است

چشم است به لفظ تثنیه بوالیتن نامند
اسباب این مرض مختلف است چنانچه اگر در وقت سردی هوا
عارض شده است بواسطه فشار برودت بر طبقات چشم باید
چشم را گرم نگاه دارند یعنی از برودت خارجی حفظ نمایند و
اگر از امتلاء مزاج عارض شده است باید دفع امتلاء مزاج
نمایند و اگر ورمی در پلک بالا پیدا شده است علاج
ورم نمایند به شستن با مطبوخ گل خطمی سفید و اسفید
بودیک و اگر بواسطه آفتاب و بعض از روشنایی
عارض شده است عینک آبی بزنند و اگر بواسطه
دانه هایی که در داخل پلک بالا پیدا شده است
که آنرا گرانولاسیون نامند علاج آن نمایند
و اگر هیچکدام اینها نیست و مدتی طول کشیده است و
مزمن شده است باید تفقد ماق اکبر نمایند یعنی
در ماق اکبر که گوشت کنج چشم طرف بینی را ملاحظه
نمایند (دو کنج چشم را مأقین نامند طرف بینی
را ماق اکبر و دنباله چشم را ماق اصغر نامند)
ماق در ماق اکبر لحمه ایست گوشتی است که آنرا
وتد العین نامند که در گردش چشم همراه چشم

متحرک است چنانچه در وقت نگاه کردن بطرف
بالا این لحمه جلو میآید (وتد العین یعنی میخ چشم)
کاینه این لحمه که نام اوست معلاق و محل علاقه
معلق است مادی در لحمه ماق اکبر سوراخ و
منفذ کوچک است بر بالای بینی که از این جا قطرات
و آب چشم از لحمه داخل بینی میشود ولی خیلی واضح است
زیرا که در حال گریه و اشک ریختن محسوس است که
آب از بینی هم میآید بواسطه دخول اشک از مجرای
لحمه به بینی و نیز در وقت بو کشیدن پیاز اثرات
از بینی به چشم رفته اشک از چشم میآید و اگر
آن سوراخ مسدود شود متصل اشک از
خود چشم میآید و علاج آن اگر به چکانیدن
محلول قوی نیترات دارژان یک گندم در
سه مثقال آب مقطر قطره قطره به لحمه باز
نشد و علامت باز شدنش اینست که اثر
زبری و تلخی نیترات دارژان در حلق احساس
میشود بواسطه داخل شدن ان در مجرای بینی و از انجا

به مجرای

به مجرای مخصوص بحلق برود
باید با عمل یدی و میل مخصوص آن مجرای مسدود را باز
نمایند و تشخیص این موضوع با دوست مکرم
حکیم دانشمند یگانه و طبیب و جراح و کمال
فرزانه فیلسوف اعظم * حکیم اعلم *
آقای دکتر قاسم خان غنی است که بعبارت
و توصیف غنی و بی نیازات

دیگر از امراض چشم که در پلک پیدا میشود
مرضی است که آنرا به تازی عُقدَه نامند

عُقدَه

از قسمیه این لفظ مرض معلوم میشود عقده یعنی گره
مرضی است سخت مثل دانه سختی که عارض میشود در پلک بالا
چشم در زیر جلد بیرون چشم از رطوبت غلیظ سوداوی
و در بلغمی متحجر متحجر مثل سنگ سخت میشود مثل غده
و آن سه قسم است قسمی است که اگر دست رویش بگذارند
و بخواهند از مکان خودش او را متحرک نمایند از موضع خودش

به جهات اربعه فوق و تحت و یمین و یسار با بینائی متحرک
میشود بواسطه اینکه جدا است از عضو و محفوف است در غشاء
خاص که احاطه بر او دارد مثل سلعه
علاج اگر خیلی غایر و فرو رفته نباشد که بطرف غشاء
باطن و داخل پلک برسد باید عمل یدی نمایند از خارج
و اگر غایر بود و مایل بطرف داخل بود باید پلک را او کرده تیغ
وارد داخل او را با کیسه که محیط بر او است بر آورند در
هر دو قسم دالابان عود میکند

قسم دوم صلب و سخت است که گویا حصاة و
سنگ ریزه است از شدت و صلابت و مع ذلک از
مکان خودش متحرک نمیشود شبیه به دمل و در این
قسم عمل یدی خطرناک است چه ممکن است که غشاء
پلک را خراب و قطع نماید از شدت التصاق و چسبیدگی
آن بعضو چون مثل قسم اول و مثل سلعه کیسه
ندارد و ممکن نیست او را بکلی در آورند و به بقایای
آن قدری عود ممکن است و گاه هم اسباب ورم
سخت میشود بواسطه عمل بلکه اگر ممکن است بدوا علاج

نمایند و این دستور متعارف بود و ممکن است حالا از ترقیات
علم و وجود کما الآن ظاهر بدون هیچ خطری علاج نمایند

قسم سیم

منبسطات و پهن و غلیظ نیست و رنگش از
ظاهر جلد مثل رنگ شاه توت نمایان است یا رنگ
بادنجان لکن عروق و رگهای چسپیده به عضو دارد
و در این قسم البته علاج به حدید خطرناک است زیرا
که مثل سرطانات و ملکان دما دادن تمام ریشه آن
نیست و اگر در آورند محل خطر است و اطبای ازمنه
سابق منت به ترقی علم در این جا نیز جاری است

شعر زاید و منقلب

موی زیادی در اندرون پلک چشم و کج شدن موی پلک داخل چشم
قدما نوشته اند که موی زیادی را یکی یکی بکنند و جای ان را
با سوزن داغ داغ نمودن ندانم که خوب شد دیگری را بکنند
و گاهی با سوزن منظم می نمایند با این طریق که داخل کنند موی را
در سوراخ سوزن و از خارج پلک بدر آورند یا اینکه در سوراخ
سوزن ابریشمی مثل حلقه ببندند و سر موی را داخل حلقه
نمایند و از خارج سر مو را در آورند و گاهی پلک چشم را
می چینند و پلک را قطع میکنند در هر حال علاج عملی است
تمام شد امراض پلک و انچه از امراض ان ابواب اسباب

وَدَقَه

مرضی است که در ملتحمه پیدا میشود
بر آمدگی است در ملتحمه شبیه دانه سفید صلب و سخت
و گاهی قرمز رنگ است و مواضع بروز ان در ملتحمه
مختلف است گاهی در ناحیه ماق اکبر و گاهی
در ماق اصغر و گاهی در زیر پلک و گاهی
در

در اطراف سیاهی چشم پیدا میشود و چیزی کوچک است و عدد ش
بسیار است مثل لؤلؤ چیده و در رشته کشیده در بسیاری و
انتظام کثرت خیلی کوچک است

و فرق بین مرض و مورسج اینست که مورسج از امراض
قرنیه است که طبقه زیر ملتحمه است و بالا میاید و بعد
ملتحمه را هم بلند میکند و اگر پاره کرد و بزرگ شد با قرنیه
میشود باصطلاح و این امراض ملتحمه است که از ابتدا
محسوس است که در سطح ظاهر خود ملتحمه پیدا کرده است
بدون انکه او را پاره نماید و فرق دیگر اینست که مورسج
یکدانه است و این چنانچه ذکر شد چند دانه بیش است
و قدما دوا برای ان ذکر کرده اند که بچشم بریزند

دیگر از امراض ملتحمه

طَرفَه

این مرض مثل نقطه ایست در سطح ملتحمه از خون تازه یا خون مرده
مایل به بنفشی یا قرمز یا سیاه که سرخ رنگی منجمد شده است و خون
در چشم ریخته است و در زیر جلد دقیق قرار گرفته است و...

لطمه یا ضربه ایست یا صیحه شدیده یا حرکت عنیفه است که

که عروق را پاره کرده است و خون از دهن رگ‌ها

کوچک زیر جلد ریخته است

علاج

بعد از تنقیه و فصد اگر محتاج بود ریختن شیر مرغ تا ذ

ولعابات و سفیده تخم مرغ با زرده ضماد کردن و جلبن

و قطور تا درد آرام شود و بعد از تسکین درد

قطور خون بال کبوتر کرمانی کرم

انتثار اهداب

یعنی ریختن مژه های چشم و معلوم است این مرض غیر از

شعر زاید و منقلب است در این مرض که نیز از امراض

پلک است فقط بتدریج مژه های چشم میریزد تا آنکه

تمام مژه ها میریزد و چشم را بدمنظر نموده

مانع از دخول غبار و دخان و حشره و تراب که

اهداب مانع بودند نمیشود و چشم کم کم ضعیف

میشود

میشود و سبب آن یا موضعیست که علتی در پلک پیدا

شده است یا عمومی است بواسطه مرض یا ضعف عمومی بعد از امراض

حاده یا مزمنه و علاج علاج سبب است اگر عمومی است و اگر موضعی

استعلاج مالیدن دوای منبت شعر و تقویت مزاج است

قروح عین

ممکنست از تمام طبقات چشم قرحه بروز نماید لکن قرحه

اگر در غیر ملتحمه و قرنیه و عنبیه پیدا شد ظاهر است

و درک آن مشکل است همین قدر احساس میشود فساد

مگری در چشم پیدا شده است آن بواسطه بعد رفته از

احساس ظاهری که طبیب کمان میکند که رمد است

لکن اگر فساد زیاد شد و حرکت ماده پاره کرد

همه طبقات چشم را و نفوذ کرد در رطوبات و نقبه

عنبیه و قرنیه و ظاهر شد سیلان ماده و حرکت

قرحه ظاهره از وقت معلوم میشود که قرحه در طبقات

درونی طرف داخل بوده و علامتش شده نخس

وحرارت باکثرت اشک و لذع ان است بعد دیگری اما
علامات قرحه ملتحمه این است که در سفیدی چشم
نقطه قرمزی زائدی به قرمزی تمام چشم نمود است
و علامات انکه قرحه در عنبیه باشد انست که در عمانی
حدقه نقطه قرمزی باشد و علامات انکه قرحه در قرنیه
باشد انست که در سیاهی چشم نقطه سفیدی ظاهر
شود و قرحه قرنیه هفت قسم است چهار تا در ظاهر
است اول شبیه است در لون به دخان که موضع
کثیر را میگیرد و او را قتام نامند یعنی عجاج و بیونانی
~~خا فالیون نامند~~ اخلیوس نامند یعنی ظلمه دوم
در عمق تر است عمیق تر و کوچک تر و سفید تر از اول
و او را سحاب نامند یعنی ابر و بیونانیه خا فالیون
یعنی غمام نامند سیم ... حادث میشود در دور
سیاهی چشم و میگیرد ملتحمه را قدری کمی و او را اکلیلی
نامند و به یونانیه ارحیمون یعنی صاحب دوزنک
نامند از جهة اینکه اجزا از قرحه در ملتحمه است و خارج
از سواد عین است قرمز دیده میشود و انقدری که
در قرنیه داخل سیاهی چشم است سفید دیده
میشود

میشود و چهارم که می باشد در ظاهر قرنیه شبیه به مو
و پشم که گویا قطعه پشم کوچکی است بر قرنیه که سفید و نازک
است و او را صوفی نامند و احتراقی نیز گویند و به یونانیه
ابیقوما یعنی شعبیه و هقیتاوما یعنی احتراقی نامند مخفی
نماند که این الفاظ یونانیه مسلماً تحریف شده است لکن
تحریر شد چونکه عین ان محفوظ است
ظاهر اینها بود که ذکر شد اما **چهار تای ثلاثه غائره** که
گفتیم که قروح قرنیه هفت قسم است چهار تا در ظاهر که گفته شد
و سه تا در باطن که الان در صدد ذکر ان هستیم و باید
دانست که از بیانات فوق ظاهر که بعضی از این قروح که
ذکر شد مثل سایر قروح نبود بلکه بعضی مثل پوسته و پرده
بود اما ثلاثه غائره اوّل قرحه که در عمق است یکی از
انها ضیقه و عمیقه صافیة اللون است پوسته ان کم
است شبیه به جاورسیا است یعنی دانه های کوچک
است شبیه به کاورس و او را به یونانیه بوثریون
یعنی ... نامند دویمی پهن تر و عمقش کمتر است
و او را خافر نامند و به یونانیه قولوما نامند
یعنی عمیقه و سیمی چرکدار است یا پوسته خشک
و او را احراقی و به یونانیه ابیقوما و هقیتاما
نامند و این سه تا در اسم با نوع چهارم
که در سطح قرنیه ظاهر میشد و این اکثر مزمن
شود در طلاق یکشد سیلان میکند از او رطوبات

عین از جهة تآکل اغشیه وفاسد میشود چشم ودر نود
بعض این دُبَیلَه است

قبعره

کاهی حادث
میشود در چشم قرحه شاذ ملکه کمتر اتفاق میافتد) عرنیه
که خارج از اقسام هفتگانه مذکور غایره وظاهر است
وانرا ذات العروق نامند

ذات العروق

واین مرض در هر موضعی از چشم خارج شود ظاهر میشود با
هیجان شعب وعروق بافته شده مثل شبکه ومیکیرد
چشم طبقات چشم را از جهة بسیاری ماده اش ومنشا
این از هر طبقه شبکیه است ودرحالی ازبر چشم ان این
مرض بیشتر بواسطه تمام اجزاء چشم را فرومیکیرد ومتآکل
میکند اغشیه انرا ومنتقل به دبیله میشود ودرقسم جوزان
انست که در ظاهر ملتحمه بروز نماید بواسطه وصول دوا
وظاهر بودن اسهل است وعلاج جمیع اینها فصد اشاکر
غلبه دم باشد وتنقیه وتغذیه وتبدیل مزاج وعداها
موضعی برحسب دوا وسلیقه کامل حاذق

بیاض عین گراتید

این مرض سفیدی نادر است بر ظاهر قرنیه وانرا اثر وسحاب
وغمام هم میکویند سحاب وغمام بمعنی ابر است بواسطه شباهت ان
با ابر رقیق واین یک قسم است اما قسم دیگر دارد که غلیظ
تر وغائر تر در عمق قرنیه است وانرا بیاض مطلق نامند
واین مرض عارض میشود یا بعد از قرحه چشم از جهة طول کشیدن
انطباق چشم وشدت درد وریختن مواد به چشم واین
قسم اکر بعلاج هم رفع شود یا بلاتر از قرحه که اول سبب
شده است اثر ان در چشم باقی میماند
ویا بعد از رمد شدید که سوء تدبیر در معالجات شده
است عارض شده است ویا بعد از صداع شقی
که مدت طول کشیده است عارض شده وعلاج رفع
اسباب موجبه وحفظ صحت عین وادویه مناسبه موضعیه
بکار بردن است

موسرج

دو امراض طبقات چشم در بیان امراض طبقه قرنیه اشاره
به موسرج شد که پاره شده و عنبیه ازان خارج شود
موسرج خروج طبقه عنبیه است در وقت پاره
شدن قرنیه بسبب قرحه او بثره یا جراحتی که در
قرنیه پیدا شود و این مرض اگرچه خروج عنبیه است
امّا فی الواقع از امراض قرنیه است و این موسرج
اگر خارج شود قدری کمی از عنبیه مثل سر مورچه
انرا موسرج نامند وامّا زیاد ازان بود
عنبی
که باندازه دانه انگوری بود انرا **عنبیه**
نامند و اگر ان سر مورچه بزرگ و باندازه
دانه انگور نرسید انرا ذبابی نامند
ذبابی بواسطه تشبیه بسر ذباب که مگس باشد
و اگر از عنبی نیز بزرگتر شد که از پلک ها تجاوز
کرد و انرا ومانع انطباق چشم شد انرا **تفّاحی**
نامند و این تفّاحی اگر مزمن شد و ملتحم شد
بر او قرنیه پاره شد اورا **مسماري** و

فلکی

فلکی نامند اوّل بواسطه شباهت ان به فلکی مسمار
یعنی سر میخ هایی که سر انرا پهن و گرد میسازند و
ثانی بواسطه شباهت ان به فلکه مغزل یعنی انچه
که در چرخ زنها سر در وسط دوک میاندازند که
تخته مدوّر است
وفرق بین موسرج و بثره یعنی دانه خارج و حادث
از خود قرنیه اینست که موسرج رنگ ان رنگ عنبیه
بهر رنگی باشد عنبیه از سواد و زرقت و ابیض
وغیره چنانچه ذکر شد و دو لون طبیعی عنبیه و اینکه
دور موسرج احاطه دارد در دوران مثل حلقه از
چیزی شبیه سفیدی و این سفیدی که در دور عنبیه خارج
شده از قرنیه که تکیلات و موسرج نامند
این سفیدی همان اطراف پاره شده قرنیه است
که عنبیه بواسطه غشا از قرنیه خارج شده است و
قرنیه بر او احاطه دارد وامّا اگر تفّاحی
تا اقسام دیگر بود که دیگر شبیه با بثره قرنیه نیز بود
زیرا که بثره قرنیه با بزرگی نمیشود و فرق دیگر بثره
قرنیه با موسرج اینست که در موسرج چشم از
استداره میافتد و معوج میشود بطرفی و در بثره

قرنیه نیست فرق دیگر دیگر بثره به دلک غبیه نیست د
در اطرافش اثر بیاض نیست **علاج** دستن صمغ
سرب یا رصاص دوا ابتدا که سوی برحت بشدت بودان
که زیاد نشود و بعض معالجات دیگر برای ان ذکر کرده اند

ظُفَرَه

که بپارسی ناخنه نامند و اورا تشبیه به ناخن کرده اند در
سفیدی و سختی و صلابت و این زیادی عصبانیه است از
ملتحمه که اغلب ابتدا میکند از ماق اکبر و گاهی ابتدا میکند
از ماق اصغر و تدریجًا و متصلًا زیاد میشود و بطرف سیاهی
چشم میاید و گاهی از دو طرف میاید و بسا هست که متصلا
میاید تا سیاهی چشم را فرا میگیرد و بورق ادرکرد

نوع اول
میگیرد و این ظفره سه نوع است نوعی از او غشائی
دقیق است سفید و فرو رفته نیست و ابتدا میکند از
اطراف ملتحمه از هر جانب باشد و مختص نیست ابتدایش
از

از ماق اکبر و از همین جهة مشتبه به سبل میشود چه سبل
هم تا دقیقات که مختص است ابتدا پش به موضع مخصوص اما
فرق بین ظفره و سبل اینست که سبل از تمام اطراف متسدیرًا
جلو میاید تا اطراف قرنیه میاید لکن این ظفره ابتدائه ان
از یکجانب است یا از یمین یا یسار یا فوق یا تحت و بطور ناتی
چیده یا یک است و مستطیل که ابتدای ان دیدا میشود
که اصلان از کجا بوده است دیر و نکریهات و متدرجًا بالا
میاید **نوع دویم** ابتدا میکند از ماق
اکبر که معروف است به وتد العین و متصل
منبسط میشود تا اینکه ملحق میشود به نزدیک سیاهی چشم
و در انجا میاستد و واقف میشود و غلیظ میشود
اما از سیاهی چشم تجاوز میکند و در دو دائره
سیاهی چشم که او را اکلیل نامند می مانند و در این قسم
اگر بجلیدی برندارند مقرها بصار نیست زیرا که
اکلیل را فرا میگیرد لکن باید دوای موضعی بکار برد که
تجاوز به اکلیل ننماید **نوع سیم** آنست که
داخل اکلیل شود بلکه حدقه را بپوشاند چشم را
نابینا نماید و **علاج** این قسم البته عمل ید است

و این عمل را کشط نامند یعنی برداشتن باین طریق که
غشا را به صنارات یعنی چنگکهای مخصوص مثل صنارات
که برای برداشتن سبل بکار میبرند بردارند بلند کنند
پس اگر خیلی چسبیده بود به ملتحمه بلند میشود تا اینکه
پس میل را در زیرش داخل نمایند (میل مبهت)
و از بیخ و بن بکنند بجهة اینکه اگر یک ریزه از آن باقی ماند
باز عود میکند اما باید کمال خیلی ملاحظه نماید در بر
داشتن آن و متعرض لحمه نشود در وقت قطع که اگر
لحمه قطع شود متصل دمعه عارض میشود و متصل اشک
از چشم میاید چنانچه سابقاً اشاره شد که مجرای
دمعه که اشک از آن جریان داخل بینی میشود در این
لحمات که او را از مجرا المجرای دمعه نامند و علاوه
بر آن اگر لحمه برداشته شود خوف اینست که رطوبت
بیضیه از جای آن سیلان نماید و عمی عارض شود
و امتیاز ظفره با لحمه اینست که ظفره سفید
عصبانی است و لحمه قرمز گوشتی است و اگر ظفره
خیلی به ملتحمه چسبیده باشد باید خیلی مراقبت نمایند

که ملتحمه را قطع نمایند و بر ندارند یا ظفره که در آن خطر است

نوع دیگر

یک نوع دیگر از ظفره گاهی پیدا میشود که خیلی غریب است که گویا
ابره و استر دارد یعنی دو طبقه بهم متصل دارد و طبقه زیری آبره
از طبقه بالائی میروید از اطراف طبقه ملتحمه و چسبیده
باو است و طبقه زیر از جای محیط به عینیه یعنی طبقه صلبیه
میروید و با اینکه منشاء بروز شان دو محلست ولی هم میآیند
و بهم متصل میشوند در این نوع معالجه به حدید لازم نه
خوف قطع صلبه خطر عظیم است که در نزد قطع از گوارض عارض
میشود

حول

قبلا در اعلال رطوبت جلیدیه تحقیق حول شد که حول در
صورتیکه دو حدقه طرف یمین یا یسار متمایل باشند فقط
ساحت منظر دوی دهد و بصر یا بصارت است اما اگر یکی
طرف بالا و دیگری طرف پایین باشد حول دست دهد
که یکی را دو چیز می بینند حالا در صدد بیان اسباب

و مستعدین آن میباشیم   حَوَل یا مولودیست
و علاج ندارد یا حادث است که قبلاً نبوده ادنیٰ
قبیل است حَوَلی که عارض اطفال کوچک میشود و یا
از جانب مرض صرع ایست که در اطفال عارض شود و یا
از جهة سوء تدبیر دایه است در وقت شیر دادن
و خوابیدن طفل یا از بابت خوف و ترسیست که بغتة
عارض طفل شده است از طرفی که متدق نگاه بان طرف
مُتزِع کرده است

علاج

اینست که دادا وند طفل را به نگاه کردن به خلاف انجهه
یا اینکه دادا وند جان طرف چیزی را که طفل را مسرور نماید
یا اینکه بپوشند بر چشم طفل پارچه را که وسطش
سوراخ داشته باشد محاذی چشمش در وسط تا
اینکه طفل مجبور شود به نظر مستویه
و کاهی حول عارض اشخاص بزرک میشود از جهة
تشنج عضله از عضلات محرک مقله خصوصاً بعد از
امراض حاره حوالانه و در سرسام صرع
یا از بابت شدت غلبه رطوبت بر دماغ چنانچه
بعد از صرع عارض میشود و کاهی به واسطه
استرخای عضله از عضلات محرک مقلة است

وکاهی

وکاهی بواسطه زوال رطوبات و طبقات عین است
از مکان خودشان بواسطه مرض دماغی و ریاح غلیظه
و باید ملاحظه اسباب مذکوره باشد و دفع سبب نمایند
و از جمله تدابیر مکار کردن دائمی بجانب مخالف است

جرب باطن اجفان جرب العین

گرونالاسیون

دانه ایست که در باطن پلک ها ظاهر میشود و سه قسم است
قسم اول جرب منبسط نامند و آن انست که در باطن
اجفان فقط خشونت و درشتی پیدا شود و متصل
از چشم اشک بیاید بواسطه صدمه آن به چشم و
این نوع بعد از درد چشم شدید عارض میشود
نوع ثانی را جرب حقیقی نامند و این قسم ممکن است
بعد از رمد و بدون رمد عارض شود و حقیقت
دانه ها کوچک را گویند که سرش سفید باشد و متصل
پوست های نازک دقیق از آن جدا میشود و متصل

اشک از چشم میریزد بواسطه اصطکاک دانه‌ها به عین
قسم سیم معروف به جرب تینی است بواسطه شباهت
آن به دانه‌های میان انجیر و این دانه‌ها بعضی
چسپیده به بعضی است و مستدیرة الاسافل و
محدودة الرأس است پایین دانه‌ها گرد و
سرش تیز است و این قسم بدترین اقسام جرب است
و در قسم دوم که ذکر شد علاج بدوا بعد از تراشیدن
است و بواسطه تراشیدن غشای صلب پلک فاسد
میشود در صورتیکه محتاج به تراشیدن نیست و فقط
به دوا دفع میشود اما قسم سیم که ذکر شد علاج
آن به تراشیدن به نبات یا اسباب مخصوص این کار است
که او را وَذَذَه نامند و بعد از تراشیدن دوا ریختن لازم است

بَرَدَه

دانه در باطن جفن پیدا میشود شبیه به تگرگ در شکل
و صلابت که گاهی درد و گاهی خارش دارد و علیل
بخارانیدن آن لذت می‌برد **علاج** قطورات
ملینه مثل لعاب حلبه و بزرکتان و ضمادات استعمال
اگر علاج نشد عمل بدکه کار اطباست نمایند پلک را پس
عرض دبرده را در بیاورند

صلابت و غلظ اجفان

اجفان گاهی سنگین میشود که انفتاح و انغماض عین
مشکل میشود و گاهی در یک پلک و گاهی در هر دو پلک
بالا و پایین عارض میشود که پلک‌ها سطبر شده با
حمره و وجع و غلظ خصوص در پلک بالا و حدوث آن
بعد از مشی و حرکت و حرارت است در صورتیکه فوری
سردی هوا بآن برسد یا بعد از بیداری از خواب

حضو صادر شبهای زمستان وگاهی عارض میشود
بعد از جرب عین و علاج سنش با مطبوخ خطمی و
اسپغول و بکرت

سلاق

غلظی است در اجفان از ماده اکاله که قرمز میکند
اجفان را و منتهی بر قرحه میشود سبب انتشار جفن و هداب
اهداب (هلدبه، مژه) گردید و چشم را فاسد
میکند و بسا هست که بعد از رمد شدید عارض
میشود و این مرض یا تازه و خفیف است و
علامتش خارش پلک‌ها و اماق است
بدون قرمزی زیاد **و علاج** ان به دوا
شلسب است و یا زهر و غلیظات **و علامتش**
قرمزی اجفان و انتفاخ انها با حکه و علاج ان
نیز با دوات نه علاجی
کمنه

کمنه العین

بو سر یعنی اطلاق میشود اول سنگینی در پلک‌ها
که حادث شود از ریاح غلیظ و صاحبش را بعد از بیدار
از خواب احساس کند که چیزی مثل خاک و ریگ در چشمش
میباشد دوم کمنه مدة نیز قرنیه است و در امراض
قرنیه ذکر شد و سیم از امراض ملتحمه است که در انجا باید
ذکر شود و ان حالتی است از برای چشم شبیه رمد یابس
یعنی خشک درد چشم که ضعیف میشود با او بعد
رنگ طبقات چشم تغییر میکند بسوی حمرت و کدورت
و چشم بطیء الحرکه میشود و احساس میکند صاحبش که
گویا حجم چشمهایش بیشتر از بیشتر شده است و دائما
خارش دارد که ارام نمیشود **علاج** ان نیز با دوا است
و ان قسمی که از امراض قرنیه است علاج ان علاج
امراض قرنیه است

عشا

شبکوره مرضی است که مریض روز می بیند و در آخر روز
نزدیک غروب شمس چشم نورش ضعیف میشود و در شب
نابینا میشود یا خطا و جفت می بیند حتی کواکب را نمی بیند

جهر

مرضی است به عکس شب کوری که مریض شب می بیند
و در روز ابر می بیند و در روز آفتاب نمی بیند
و نزدیک غروب و در تاریکی می بیند

غرب

ناصوریست که عارض میشود در موق انسی عین یعنی در
زیر ماق اکبر پهلوی بالای بینی که ابتدا ورم حادث در آن
پیدا بعد مجتمع و منفجر گردیده و متصل چرک و ماده از آن
میآید و متصل شاکل شده عمیق میشود و بسا هست که
عظم و جوف بینی را به مجاورت فاسد می نماید و ناصور میشود
و گاهی مواد آن بعد از نفوذ به بینی از بینی میآید و
مرض زمینی است و علاج آن به دوا و داغ سوختن است
یا به عمل ید

انتشار
پراکندگی

اتساع و انتشار

انتشار است که ثقبهٔ عنبیه وسیع از اندازهٔ طبیعی شده
تا اینکه اتساع ثقبه از جانب برسد به اکلیل سواد عین
پس منتشر و متفرق شود نور بعد و خارج نشود به خط
مستقیم بر مرئیات بلکه متفرق شود **و اتساع**
است که عصبهٔ مجوفه وسیع شود با وسعت حدقه
و بعضی را نسبت به عنبیه میدهند و انتشار را نسبت به
نور پس در این صورت اتساع مرض است و انتشار
عرض است و فرق بین اتساع عصبه و اتساع ثقبه
است که در اول نور در اجزاء عین پراکنده دیده میشود
و در ثانی از نور اینگاه اثری ظاهر میشود حتی خیال
میکند نگاه کننده که چشم سیاه شده است و سبب آن
یا از خارج است مثل ضربه یا افتادن و علاج آن
مشکل است یا از داخل است از بابت مرض مثل بعد
از سرسام شدید یا ماشرا و اگر اتساع عنبیه با اتساع
عصبه جمع شد علاج آن خیلی مشکل تر میشود دلکه

و گاهی وسیع میشود ثقبه عنبیه از زیادی رطوبت
بیضیه و فشار بر عنبیه یا ورم عنبیه و ذکر شد

ضیق *Pupille*

این مرض است که بعکس مرض سابق ثقبهٔ عنبیه تنگ تر
از اندازهٔ طبیعی شود و اسباب ضعف بصر است زیرا که هر
خروجی از اندازهٔ طبیعی خلل افعال آن عضو است و سبب آن
یا زوال طبقه عنبیه است بجهت ورمی که عارض او یا بعضی از
طبقات شده است و یا نقصان رطوبت بیضیه است

نزول آب

نزول الماء

آب رطوبت غریبه است که نزول میکند از دماغ و
میاید از عصبه و واقف میشود در ثقبهٔ عنبیه بین
رطوبت بیضیه و صفاق قرنیه و بتدریج دفعةً حاصل
میشود (تدریج هر فرق زدن) و بعضی گفته اند که آب
واقف میشود بین طبقه عنبیه و رطوبت جلیدیه
در هر حال منع میکند ابصار را و سبب آن یا از خارج است

مثل ضربه وارده بر سر یا سقط که سر را ببینی متغیر مکان هد
چنانکه در فصل سابق گفته شد و بسبب امتناع شوند اتساع
اسباب نزول آب شود **مبحره**
کاهی سد میشود عصبه مجوفه پیشواز و سیلان به ثقبه عنبیه
و مانع نور میشود از نفوذ و این غیر از نزول آب است و
علامتش اینست که یک مرتبه چشم نابینا میشود بخلاف
نزول آب که بتدریج ضعیف میشود چشم با دیدن
اشیائی که در خارج وجود ندارد مثل مو و مگس
و پشه و غیره و علامتش این است که اگر چشم صحیح
جمیع را بهم بگذارند حدقه چشم علیل وسیع نمیشود
تمام شد
مادی و یا سبب نزول آب از داخل است که
رطوبت فاسده از دماغ به عصبه وار انجا بمکان
خود واقف شده است **علامت نزول آب**
اینست که بیننده انسان در جلو چشمش خیالاتی مثل پشه
و مگس و موی بحسب اختلاف اشکال رطوبت نازله و
سببش رطوبت شیئ غیر شفاف است بین جلیدیه و
مبصرات و باید دانست که چنانکه سابقاً ذکر شد
این

این خیالات در اعلال رطوبت نیز پیدا میشود و فرق
اینست که در اینجا یک حال باقیست لکن در اینجا روز بروز
چشم ضعیف میشود تا آب نازل میشود و کاهی این خیالات
از بخارات متصاعده از معده به چشم نیز میشود و فرق
اینست که دوام ندارد و مرتفع است با اصلاح معده و بر طرف میشود و
در صعود چشم مساوی است بخلاف خیالات متقدمه نزول
وعلاج ابتدای نزول تنقیه و تصفیه مزاج و دماغ
و اما بعد از نزول و استحکام آب علاج **قدح** است
اگر مستعد باشد که جمع رقیق نباشد قابل قدح باشد
و آن آب قابل قدح آب سفید صاف رقیق است که
بسیار رقیق نباشد و اگر بانگشت او را فشار دهند زود
متفرق شود و باز مجتمع شود و احساس کند علیل به
روشنائی چراغ و روشنائی شمس و همچنین احساس
کند علیل در وقت عطسه زدن به خروج چیزی از
جلو چشمش مثل شعاع مستطیل و فرق بین
سده عصبه و آب آنست که صاحب هر یک از دو
چشم را محکم نبندد دیگری را باز بگذارند
حدقه باز وسیع میشود علامت سده عصبه که
فرق میکند و اشاره باین مطلب شد

قدح
عمل کاتاراکت

آبهایی که قابل قدح نیستند

اول غمامی و آن رطوبتی است شبیه به ابر سیاه که تکان میخورد در وقوف در آفتاب و نه از جایی بجایی منحرک میشود

دوم زیبقی و آن رطوبت مستدیری است که شبیه به زیبق است در این متصل متحرک است چون در آفتاب

سیم جصّی و آن رطوبتی است که دیده میشود کانه قطعه ایست از گچ که منعقد کرده است ثبته عین را که تکان نمیخورد و تغییر نمیکند در وقت هم گذاشتن یک چشم و باز کردن چشم دیگر

چهارم اسمانجونی است یعنی برنگ اسمان یعنی اسمان گونی او را معرب کرده اند و آن رطوبتی است که رنگ برنگ جو هوا متراکم است که گمان میکنند رنگ اسمان است و این رطوبت اغلب متحرک میشود و فایده ندارد در آن قدح و فاسد میکنند رطوبت بیضیه را از حدّت و حرافت

گلوکم آب سیاه است

نم ،

پنجم رطوبت متفرق رقیق است که هنوز محکم و رسیده نشده است و قابل قدح نیست

و کل این رطوباتی که ذکر شد قابل قدح نیستند ممکن است به تدابیر معدوا ها مناسب خوردن و قطره انها را قابل قدح نمایند و دو آب دیگر نیز دیده شده است یکی آب سیاه که اغلب در مشایخ آب سیاه پیری دیده میشود دیگری آب سبز و قابل علاج نیستند

آب سیاه
گلوکم

مخیلات شاذه

کاهی درجلو چشم اشیاء غریبه احساس میشود که وجود خارجی ندارد و مقدمه نزول آب هم نیست منجمله کاهی شخص احساس میکند که گویا استوانهٔ از دود از جلو چشمهایش بلند میشود و بعد متشقق و متفرق میشود واین از بابت شریانی است که بچشم میآید و علاجش اگر ممکن باشد بعد از تشخیص شریان قطع ان وداغ کردن انست

وکاهی درجلو چشم احساس میشود که آتش از چشم بیرون میآید وحالتی برای مریض دست میدهد که میخواهد خفه شود واین هم از امراض خون داخل شریان است وعلاج اصلاح خون است

وکاهی در وقت شخص احساس میکند در وقت عطسه یا مالیدن چشم که اشیاء سفید کج واج از بالا پایین میآید یا از پایین بالا میرود درجلو چشمش واین یا از امتلاء معده است یا تقدم دماغ

وکاهی انسان می‌بیند چیز کوچک را بزرگ بزرگ را کوچک واین از بابت فساد عصبه مجوفه است وبالعکس

کاهی

کاهی چیز کوچک را بزرگ می‌بیند واین از رطوبت دماغ است

وکاهی شخص می‌بیند کواکب را درشبها درخشان بزرگ‌تر

وکاهی می‌بیند انسان یک چیز را اشیاء بسیار واین علت مزاج است باید تبدیل مزاج نمود

وکاهی انسان خیال میکند که بر دست راست یا دست چپش شخص ایستاده است حتی اینکه نگاه میکند بان طرف به گمان واقعیت دارد واین علت در رطوبت بقیه است که یک قطره از آن کم شده است یعنی خیال میکند در خارج است

وکاهی خیال میکند انسان که درجلو چشمش چیزی از خاک بلند میشود اما نه که می‌ترسد و سبب این همچنین مواد است که طبقات عین

وکاهی انسان از نزدیک بهتر از دور یا از دور بهتر از نزدیک می‌بیند واول از ضعف نور است واگر عارضی است علاج به دوا است و عینک [برای] واگر ذاتی است علاج ان به عینک مقعر شده [از] را این کار است به نحوی که کمال متانت نماید

خفش

ماخوذ از خفاش این علت مولودیست وجه ان دقت
طبقه عنبیه و مجرشیاست پس نور متفرق میشود بواسطه
شعاع شمس کم دو نزدیک دو دایره و شب بهتر است
و فرق ان با شبکوری اینست که شبکوری عارضی است
واین امراض مولودی است علاج ادویه مقویه چشم
به چشم ریختن و عینک ابی به چشم زدن است

دمعه

این علتی است که متصل چشم تر باشد برطوبت مائی
واشک جاری باشد بدون اینکه درملک دانه جرب باشد
واین علت یا کرجه و نقصان لحمه وکوشت کنج نزدیک چشم است
در عقب قطع ظفره که کمال قدری از لحمه را بر داشته
یا مرض است و یا مولمع است در هر حال به ریختن
ادویه مقویه است درچشم ویا از امتلای
سر و چشم است از مواد وعلاج تنقیه و تلطیف مزاج است

قذی

ریختن خار و خاشاک یا حیوانی در وقت غبار در
چشم که متصل اشک از چشم بیاید علاج شستن
باب نیم کرم و بر داشتن ان به پنبه پاکیزه واما اگر حیوان
واقع شود در چشم وان حیوانیست شبیه به پشه و از او
کوچکتر مثل ذره که با الهامانک دارد می چسپد به
سواد عین و پاره سیفید انرا و می مکد از او
چشم قرمز میشود وعلاج اخراج انست با نوک زبان

قمود

خستگی و ضعف است که از ادامهٔ نگاه به برف حادث میشود
علاج او بخیز با پارچهٔ سیاه است جلو چشم و ریختن شیر در چشم
و ضماد مربادام شیرین کوفته و شستن با آب گرم و آب ادویه
مناسبه بهم نمودم

قمل اجفان

شپش مخصوص است که در بیخ مژه‌ها پیدا میشود
و علاجش با ادویهٔ قاتله میکروب جرثومات

شَعیره

ورم مستطیل است که ظاهر میشود در کنار جفن در
منبت شعر که شبیه به شعیرات در شکل و لذا او را
شعیره نامند صلب است و برنگ جلد است و یک
قسم دیگر از شعیره است که سست و قرمز است و آن را
عروس نامند و علاج با ادویهٔ موضعی و جراحیست

سمی آقی

سلّ عین

یعنی هزال و لاغری چشم و این علت غالباً در مشایخ میشود
و با کم عارض شبان میشود اما در یک چشم

ذهابُ البصر فی المطامیر

اشخاص که در حبس تاریک مثل ماندن چشمشان
بواسطه طول مقام در ظلمت نابینا یا کم نور میشود

ضرب تقیب العین

ضربه که بچشم وارد میشود علاج ضماد سفیده و زرده
تخم کبو چشم و اگر سبزی یا قرمزی در چشم باقی ماند به
ادویه مناسبه شست و شو نمایند

جسا

صلابت اجفان است داگرچه قبلاً ذکر شد لکن اعاده اش
بواسطه بیان مطلب است و آن اینست که مقصود جسا و
صلابت ملتحمه نیست بلکه اجفان سنگین میشوند از حال
انفعال با تشنج واز تشنج با انقباض با وجع کمی وحمرت
وحرکت خشک آمدن از چشم و اورا یبوست چشم نیز نامند

حکۀ آماق واجفان

که چشم واجفان خارش داشته باشد علاج سبب و نقی
بادویه مناسبه و تبدیل مزاج با دویه مناسبه

جحوظ

جحوظ بتقدیم جیم بر حای مهمله
بر آمدگی حدقه انتفاخ مقله وسنگینی و امتلاء مقله است
و علاج بادویه عمومی و موضعی است

توثه

توثه

توثه قرمزی مایل بسیاهی سست است شبیه در رنگ به
شاه توت که اغلب در داخل پلک پایینی و گاهی در
پلک بالا پیدا میشود و گاهی در ملتحمه پیدا میشود
ابتدا میکند از ماق اکبر مثل ظفره و بعضا هست
که خون از آن میآید خون قرمز و بسیاهی و بعضا
هست که خون نمیاید و صدمه و قشر از خون مانند
علاج تضعیف خون است

غده

زیادتی گوشت ماق اکبر است که از میزان طبیعی بزرگتر
شود و مانع دخول فضلات چشم شود در مجرای دمع
و حبس شود در آنجا و گاهی باندازه بزرگ میشود که
مانع ابصار میشود و علاج اولا به دوا است
و اگر علاج نشد معالجه به حدید است مثل ظفره
لکن باید مقدار زیادی از اندازه طبیعی را نبرند

و اندازه قدر طبیعی را باقی بگذارند و بعد از برداشتن
به عمل یک ضماد نمایند به صورت زرده تخم مرغ

تحجّر

از زیادتی از ماده سودا و به غلیظتر و منجمد
تر بوده که متحجر میشود در پلکها و علاج مرطبات

قروح جفن

گاهی اجفان متقرح میشود و اسباب رمدین نزله
و مانع روییدن انها میشود و علاج ان بادویه
موصفی و مرهم و تبدیل مزاج است

انتفاخ

ورم است که از گزیدن مگس و پشه عارض میشود و
در تابستان عارض میشود و گاهی بدون گزیدن

چیزی

چیزی در پیرمردها پیدا میشود و گاهی از بابت
سوء مزاج و ضعف معده است و گاهی از بابت شرب
القینات (ایبیریز) و علاج رفع سبب است

تمام شد امراض چشم

لقد وقع در حقیقت این نسخه به لغات عربی متعلق دارم
چشم حسب الامر نوشتم مرقوم بمیزان که مرور قبل واقع شود